

عبادت اولياء خدا



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

حمد و شکر مخصوص ذات مقدس احدیت و سلام و صلوات بر محمد و آل او باد.

بدانکه دقت و تفکر در حالات اولیاء خدا باعث بیدار شدن دل‌های سالم می‌شود. اگر دنیا و گرفتاری‌های آن، انسان را از آخرت و از مرگ، و در نهایت از خدا غافل می‌نماید، می‌توان این غفلت را با کارهایی از بین برد. از جمله این کارها، بررسی اعمال و افعال بزرگان دین می‌باشد. در این نوشتار، سعی شده است که از دریای عبادت و بندگی اولیاء الهی، قطره‌ای از باب مثال برای خوانندگان باز گو شود.

این اثر را هدیه می‌کنم به روح پاک پدرم آیه الله شیخ ابوالقاسم صرفی و
استاد آیه الله شیخ احمد رضوانی زنجانی که از بسیار عبادت کنندگان
بودند. اردیبهشت ۱۳۸۳ - حوزه علمیه صحنه

عبادت و دعای پیامبر:

«از ام سلمه در باره نماز پیامبر پرسیدند. گفت: شما از نماز پیامبر چه می دانید؟ رسول خدا (ص) هنگام شب برای نماز بر می خواست و مشغول نماز می شد. سپس به اندازه مدت نماز، می خوابید. دوباره بلند می شد و نماز می خواند. سپس به اندازه مدت نماز، استراحت می کرد و مجدداً برای نماز بر می خواست... تا صبح می شد.»

«عایشه می گوید: پیامبر با ما سخن می گفت و ما هم با او حرف می زدیم. اما هنگامیکه وقت نماز می رسید، طوری حال پیامبر تغییر می کرد که گویا نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.»

نماز رسول خدا (ص)

حذیفه یمانی گفت:

شبی با پیامبر بودم. حضرت مشغول نماز شد و گفت:

الله اكبر وذوالملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة.

بعد (بعد از سوره حمد) حضرت، سوره بقره را خواند و به رکوع

رفت. رکوعش باندازه ایستادنش طول کشید. در رکوع می فرمود:

سبحان ربی العظیم. سبحان ربی العظیم.

سپس سر از رکوع برداشت و ایستاد که مدتش باندازه رکوع بود

ومی فرمود:

لربی الحمد. لربی الحمد.

و به سجده رفت و سجده اش نیز باندازه قیامش طول کشید و می فرمود:

سبحان ربی الاعلی. سبحان ربی الاعلی.

سپس سر از سجده برداشت و می فرمود:

رب اغفرلی. رب اغفرلی.

سپس سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را

خواند. «زندگانی پیامبر اسلام»

عایشه همسر پیامبر گفت:

رسول خدا(ص) شبها آنقدر برای نماز بلند می شد و می ایستاد که ساق پایش آسیب دید. من به حضرت گفتم: چرا اینطور می کنید؟ در حالیکه خدا گناهان گذشته و آینده شما را آمرزید!

فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟ «اهل البیت ص ۲۶۶»

عایشه گفت: پیامبر یکشب طولانی تا صبح ایستاده نماز می خواند و یکشب طولانی تا صبح نشسته نماز می خواند. «اهل البیت ص ۲۶۷»

دعاهای رسول خدا(ص)

«نقل شده که پیامبر در مواقع بسیاری دعا می خواند. از جمله :

موقع نگاه کردن در آینه، وقتی که سوار مرکب می شدند، هنگامیکه سفره در نزدشان می نهادند، هنگام دست بردن بسوی غذا، وقت جمع کردن سفره، هنگام خوردن غذا و نوشیدن شیر، هنگامیکه میوه تازه می دیدند، هنگام ورود به بیت الخلاء، موقع عبور از قبرستان، هنگام زیارت اهل قبور، هنگام خوشحالی، موقع افطار کردن، بعد از نمازها، در وقت دیدن ماه، در وقت تحویل سال، وقت غم و گرفتاری، در شدائد و سختی ها، وقت طلوع آفتاب و هنگام وضو.»

«روایت شده که: رسول خدا(ص) بلند نمی شد و نمی نشست مگر بیاد خدا.

همچنین روایت شده که: رسول خدا(ص) موقع دعا کردن، چنان دچار تضرع و زاری می کرد که نزدیک بود عبا از دوشش بیافتد.»

«عبادت امیر مومنان:

امیر مؤمنان شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی‌ش پینه می بست. هفتاد بار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش در آوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

امام سجاده (ع) فرمود: مَنْ يَقْدِرَ عَلَى 'عبادة' علی؟ چه کسی می تواند مثل علی عبادت کند؟

او «تاج البکائین» یعنی «تاج بسیار گریه کنندگان برای خدا» بود. شاعر می گوید:

هوالبکاء فی المحراب لیلاً هو الضحاک اذا اشتد الضراب یعنی: علی در شب در محراب، بسیار می گریه. علی در روز، در هنگام جنگ، بسیار می خندد. در یکی از شبهای سخت جنگ صفین، در حالیکه تیر از هر طرف می بارید، امام مشغول خواند نماز نافله بود.

او می فرمود: خدایا! تو را بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم! بلکه تو را چون شایسته عبادت می دانم، عبادت می نمایم.»

از همه کوشاتر در عبادت

روزی ابودرداء گفت:

ای مردم! بشما بگویم در میان اصحاب پیامبر، چه کسی ثروتش از همه کمتر، تقوایش بیشتر و کوشش در عبادت از همه بیشتر بود؟ گفتند: چه کسی؟ گفت: علی بن ابیطالب. «اهل البیت ص ۲۱۸»

فاطمه الزهراء (س)

«فاطمه (س) بسیار عبادت می کرد. در این باره به چند روایت اشاره می شود:

۱- رسول خدا (ص) فرمود: ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و همه اعضای دخترم فاطمه را از ایمان پر کرده که برای عبادت خدا، خود را از همه چیز فارغ کرده است.

۲- رسول خدا (ص) فرمود: دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می باشد. او پاره تن من و نور چشمم و میوه دل من است. او روح در تن من است و او حوریه انسیه است. هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به ملائکه می فرماید: ای فرشتگان

من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با دلش مرا عبادت می کند. من شما را شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن گردانیدم.

۳-۱ امام حسن مجتبیٰ (ع) فرمود: مادر من را دیدم که شب جمعه در محراب عبادت ایستاده و پیوسته تا هنگامیکه خورشید، پهنه افق را فراگرفت، مشغول رکوع و سجود بود. و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد و اسامی یک یک آنان را می برد ولی برای خود چیزی از خدا نخواست. عرض کردم: مادر! چرا همانگونه که برای دیگران دعا می کنی برای خود دعا نمی کنی؟ فرمود: فرزندم! اول همسایه . بعد خانه خود.

۴- حسن بصری می گوید: در میان این ائمه عابدتر از فاطمه نیست! او آنقدر در نماز ایستاد تا پاهایش ورم کرد.

۵- علی (ع) در شب زفاف، همسرش را نگران دید. علت را پرسید، فاطمه فرمود: درباره حال و وضع خود فکر کردم و پایان عمر و قبر را بیاد آوردم و انتقال از خانه پدر به منزل خودم، مرا بیاد ورود به قبر (خانه آخرت) انداخت. تو را بخدا قسم! ایا در آغاز زندگی مشترکمان برخیزیم و امشب را به عبادت خدا پردازیم.»

عبادت امام حسن (ع)

نقل شده که:

هنگام وضو رنگ امام مجتبی (ع) دگرگون می شد و حالت وحشت زده

به امام دست می داد. علت را می پرسیدند. می فرمود:

می خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم

هر وقت بطرف مسجد می رفت و به مسجد می رسید، سر خود را

بسوی آسمان بلند می کرد و می گفت: الهی ضیفک بیابک، یا محسن

قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک

یا کریم!

هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزید و هنگامیکه بیاد قیامت می افتاد، ناله ای

می کرد و بیهوش می شد.

هر که امام را ملاقات می کرد، می دید که به ذکر خدا مشغول است. و...

هر وقت امام به حج می رفت، پای پیاده می رفت و چه بسا همه راه را پیاده

طی می نمود. هر وقت آن بزرگوار بیاد مرگ، قبر و برانگیخته شدن

در قیامت و گذر از پل صراط می افتاد، گریه می کرد و موقعی که بیاد

عرضه اعمال به پیشگاه الهی می افتاد، ضجه ای می کشید و بیهوش می شد.

زمخشری نقل کرده است که هر وقت امام حسن (ع) از نماز صبح فارغ می شد، تا طلوع آفتاب با کسی صحبت نمی کرد.» «ستارگان درخشان ج ۴»

امام حسین (ع)

«به امام سجاد (ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟ فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند.»

«وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید، گفت: بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می گذراند.» اهل البیت ص ۲۷۰

عبادت امام سجاد (ع)

امام باقر (ع) می گوید:

پیش پدرم رفتم و هنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت و بیداری، رنگ مبارکش زرد و چشماهش از گریه زیاد مجروح و پیشانی اش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام بمن نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که

عبادت علی(ع) در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می تواند مانند علی، عبادت کند؟ آمده است که :

امام در نماز بودند که خانه آتش گرفت. امام هیچ متوجه نشدند تا زمانی که نمازشان تمام شد. آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است. کنیز امام سجاد(ع):

من هیچگاه برای حضرت در روز غذا نبردم و در شب بستر برای خواب پهن ننمودم.

آمده است که:

وقتی امام سجاد(ع) در نماز به « مالک یوم الدین » می رسید، آنقدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود.

امام شبهارا تا به صبح به عبادت مشغول بود و گاهی آنقدر نماز می خواند که وقتی می خواست به بستر برود، نمی توانست ایستاده برود، بلکه مانند کودکی که تازه راه افتاده است، حرکت می کرد و خود را به بستر می رساند. امام در ماه رمضان، جز دعا و تسبیح و استغفار، سخن دیگری نمی فرمود.

«امام سجاد(ع): به خدا قسم اگر اعضای بدنم پاره پاره شود و چشمانم از حدقه بر سینه ام فرو غلتند تا مگر شکر ده یک، از یک دهم نعمتی از نعمتهای خدا را که شمارندگان، شمارش آن نتوانند کرد و حمد

همه حامدان حق، یکی از آنها را ادا نتواند کرد بجا آورم، به خدا
سوگند نمی توانم، جز آنکه خدا مرا چنان ببند که در شب و روز و خلوت
و آشکار، چیزی مرا از شکر و ذکر او باز نمی دارد. و اگر نبود که خانواده ام
بر من حق دارند و دیگران را نیز بر من حقوقی است که ناگزیر باید در
حد توان خویش، آن حقوق را ادا کنم، همانا چشم به آسمان می دوختم
و دل خود را به سوی خدا متوجه می ساختم و دیده و دل بر نمی گرفتم تا
خدا جانم را بگیرد و اوست بهترین حکم کنندگان.» «هزار و یک نکته
در باره نماز»

عبادت امام باقر (ع)

پسرش امام صادق (ع) درباره او فرمود:

پدرم اکثراً به ذکر مشغول بود بطوریکه وقتی با او به محلی
می رفتیم صدای ذکرش را می شنیدم. با او هم غذا می شدیم و او ذکر
می گفت. با مردم حرف می زد و ذکر می گفت و پیوسته زبانش به «لا اله
الا الله» مشغول بود.

آمده است که :

امام در اکثر اوقات از خوف الهی گریه می کرد. روزی عده ای بدرخانه امام
آمدند و شنیدند که شخصی با زبان «عبرانی» مناجات کرده

و گریه می کند. آنها هم به گریه افتادند. وقتی وارد اطاق امام شدند از حضرت پرسیدند: مناجاتی بزبان عبرانی از اطاق شما شنیدیم ولی کسی غیر از شمارا نمی بینیم؟

فرمود: مناجات الیاس پیامبر بیادم آمد. ساعتی با مناجات او با خدا نجوا کردم. و به گریه افتادم.

غلام امام می گوید:

با امام به مکه می رفتیم. وقتی چشم حضرت به کعبه افتاد با صدای بلند گریه نمود. گفتم: آقا آهسته تر گریه کنید! مردم شمارا می بینند! فرمود:

وای بر تو! آیا گریه نکنم که شاید خدا بخاطر گریه ام بر من رحمت نماید و در نزد او رستگار شوم؟

آنگاه امام طواف کرد و مشغول نماز شد و بعد از نماز دیدم که محل سجده حضرت از اشک چشمش تر شده بود.

عبادت امام صادق (ع)

مالک بن انس گفت:

حضرت از سه حال بیرون نبود. یا روزه بود و یا مشغول عبادت بود و یا بند کمر خدا مشغول بود. او از بزرگان عابد و از عظیم ترین زاهدان بود.

ابان بن تغلب گوید:

خدمت امام در حالیکه مشغول نماز بود، رسیدم. ذکرهای رکوع و سجده او را شمردم، از شصت بار بیشتر بود.

عبادت امام کاظم (ع)

یکی از اصحاب روایت می کند که:

امام کاظم (ع) داخل مسجد پیامبر شد و به سجده رفت و از اول شب پیوسته می فرمود: «عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ» یعنی گناه بنده ات بزرگ ولی بخشش تو زیبا تر است. و این ذکر را مکرر تا صبح می فرمود.

عبدالله قزوینی گوید: روزی نزد فضل بن ربیع «زندانبان امام کاظم» که بالای پشت بام بود رفتم. بمن گفت: بیا از این روزنه نگاه کن بین چه می بینی؟ نگاه کردم و گفتم: گویا پارچه ای روی زمین افتاده است.

گفت بیشتر دقت کن!

دوباره نگاه کردم و گفتم: گویا شخصی در حال سجده است!

گفت: او را می شناسی؟

گفتم: نه گفت: این مولایت موسی بن جعفر است. از زمانی که او را زیر نظر دارم برنامه شبانه روزی او را این گونه دیدم که:

بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید در حال دعا است. بعد به سجده می رود و تا ظهر در سجده است. موقع ظهر بدون گرفتن وضو مشغول نماز میشود

ومن می فهمم که بخواب نرفته بوده است. بعد از نماز ظهر و عصر، دوباره بسجده می رود که تا مغرب طول می کشد. بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء، افطار کرده و به سجده کوتاهی می رود. سپس مقدار کمی می خوابد و بعد بلند شده وضو می گیرد و تا صبح مشغول عبادت می شود.

عبادت امام رضا (ع)

امام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید، مشغول ذکر می شد. سپس تازمانیکه خورشید بالا می آمد، به سجده می رفت.

در منزل امام، زنی مأمور بود تا زنها را برای نماز شب بیدار نماید.

امام هرساله روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر بخوام می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای را نمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است.

اکثر شبها را احیاء می داشت و هر شب نماز جعفر طیار را می خواند. و اکثر روزها روزه بود.

در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می رسید. وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا پناه می برد.

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده‌ام و در این عبا هزار ختم قرآن کرده‌ام.

بعد از نماز ظهر سر به سجده گذاشته صدبار می‌فرمود «شکراً لله» و بعد از نماز عصر سر به سجده گذاشته صدبار می‌فرمود «حمداً لله»

ابا صلت گوید: من به سرخس رفتم و به خانه‌ای که امام رضا (ع) در آن حبس بود، سر زدم. از زندانبان اجازه ملاقات حضرت را خواستم. او گفت: تو دست رسی به ایشان پیدا نمی‌کنی! گفتم چرا؟ گفت: چه بسامی شود که ایشان در شبانه روز، هزار رکعت نماز می‌خواند. آن بزرگوار فقط در ساعت اول روز و قبل از ظهر و موقع طلوع آفتاب دست از نماز می‌کشد و در محل نماز خواند خود نشسته و با خدای خویش مناجات می‌نماید.» «ستارگان درخشان ج ۱۰»

باز نقل شده که آنقدر در سجده می‌ماند که سنگریزه مسجد از عرق او ترمی شد و دو طرف صورت خود را بر زمین مسجد می‌چسباند.»

زیارت کوفه و مدینه در یکشب علی بن خالد گوید که:

شنیدم که شخصی به جرم ادعای پیامبری در زندان است. بوسیله‌ای خودم را به او رساندم تا او را ببینم. وقتی با او صحبت کردم او این جرم را انکار کرد و گفت: من مدتی در مقام رأس الحسین در شام عبادت می‌کردم. شبی

در محراب مشغول عبادت بودم که شخصی را در مقابلم دیدم که بمن می گفت: بامن بیا!

من با او همراه شدم، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم! او بمن فرمود: اینجا را می شناسی؟ گفتم: آری این مسجد کوفه است.

من و او نماز خواندیم سپس مقداری راه رفتیم، ناگاه خود را در مسجد پیامبر در مدینه دیدم. او بر پیامبر سلام کرد و نماز خواند و من هم نماز خواندم. سپس از مسجد بیرون آمدیم و مقداری راه رفتیم و دوباره خود را در شام در مقام رأس الحسین دیدم. او هم از مقابل چشمانم غایب شد.

سال بعد باز او پیدا شد و همان مکانها را با هم رفتیم. وقتی به شام برگشتیم من گفتم تو را قسم به کسیکه این قدرت را بتو داده، شما کیستید؟ او فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم.

وقتی این کرامت را برای مردم تعریف کردم، مرا بجرم ادعای نبوت دستگیر و زندانی کردند.

علی گوید که من به او گفتم درباره بیگناهی تو نامه ای به وزیر می نویسم. نامه را نوشتم ولی بعد از چند روز نامه خودم برگشت خورد در حالیکه وزیر زیر آن نوشته بود که اگر ادعای آن مرد صحت دارد همان شخص با کرامت بیاید و او را آزاد کند!

من ناراحت شده و نامه را به زندان بردم تا جواب وزیر را برای آن مرد بگویم. وقتی به زندان رسیدم، دیدم که نگهبانان در حال رفت و آمده هستند. علت را پرسیدم، گفتند: این مردی که ادعای نبوت کرده بود، غیب شده و نمی دانیم مرغ شده و به هوا بالا رفته و یا بزمین فرو رفته است!

من فهمیدم که امام جواد (ع) او را رها کرده است. «ارشاد ج ۲ ص ۲۷۹»

امام هادی (ع)

«در باره امام هادی (ع) آمده است که وقتی شب فرا می رسید، رو به قبله می شد و مشغول عبادت خدا می گردید. وساعتی از عبادت باز نمی ایستاد. آن بزرگوار لباس پشمینه می پوشید و بر سجاده ای از حصیر می ایستاد.» «ستارگان درخشان ج ۱۲»

تبدیل بدترین افراد به بهترین افراد

نقل شده که:

دو نفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسگری کردند ولی بعد از مدتی هر دو نمازخوان و روزه گیر شدند. وقتی از آنها سؤال شد که چرا اینگونه شدید؟ گفتم چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است و شبها

تا به صبح عبادت می کند و با کسی حرف نمی زند و هر گاه بما نگاه می کرد بدنمان می لرزید و حالی بما دست می داد که نمی توانستیم خودمان را کنترل کنیم.»

عبادت امام عصر (عج)

«امام کاظم (ع) بعد از نماز عصر در بغداد فرمودند: پدرم فدای کسیکه شکمش فراخ و ابروانش پیوسته و ساقهای پایش باریک و فاصله مابین دو شانه اش، دور و رنگ چهره اش گندمین و میان سیاه و سفید است و با وجود رنگ گندمی، زردی به واسطه بیداری شب پیوسته بر او نمایان است.

پدرم فدای کسیکه شبها در حالی که در سجده و رکوع است، ستارگان را می پاید. و...» «فلاح السائل سید بن طاووس»

حضرت یحیی (ع)

«حضرت یحیی (ع) در سن هفت سالگی پیراهنی از مو و کلاهی پشمی می پوشید و در بیت المقدس به عبادت خدا می پرداخت. تا اینکه این لباس، بدن شریفش را زخم کرد. روزی به بدن خود نگاه می کرد و دید که بدنش بسیار نحیف شده است لذا به گریه افتاد.

در این موقع خطاب الهی به او رسید که ای یحیی! آیا از اینکه بدنت لاغر شده، به گریه افتادی؟ به عزت و جلالم سوگند! اگر یک نظر به جهنم بیافکنی، پیراهن آهنین به تن می نمائی!

حضرت یحیی (ع) گریست تا آنکه از بسیاری گریه، صورتش مجروح شد بطوریکه دندانهایش پیدا بود. زکریا (ع) وقتی این حالت را دید، فرمود: ای فرزند! چرا چنین می کنی؟ من از خدا فرزندی خواستم تا باعث شادیم شود! یحیی (ع) گفت: ای پدر! تو مرا به این روز انداختی! زیرا از شما شنیدم که فرمودی در میان بهشت و جهنم، گردنه ای است که از آن عبور نمی توانند بکنند مگر کسانی که از خوف خدا زیاد گریه کرده باشند. زکریا (ع) گفت: آری ای فرزند! من چنین گفتم. تو در بندگی خدا سعی نما.

در هر حال هر گاه که زکریا (ع) می خواست بنی اسرائیل را موعظه کند و از جهنم حرف بزند، به چپ و راست مجلس نگاه می کرد و اگر یحیی (ع) حاضر بود، نامی از جهنم نمی برد.

روزی یحیی (ع) را ندید و گفت: خداوند می فرماید: در جهنم کوهی است که او را سکران می نامند و در پائین این کوه، دره ای است که او را غضبان نامند زیرا که بر اثر غضب الهی افروخته شده است و در آن دره، چاهی است که صدسال راه عمق دارد. در آن چاه تابوتهائی از

آتش است. همچنین در تابوتها صندوقها و لباسها و زنجیرهایی از آتش است. یحیی (ع) که سر و صورت خود را پوشانده بود و در مجلس حضور داشت، وقتی این مطلب را شنید، فریاد کرد: چه بسیار از سکران غافلیم! این بگفت و سر به بیابانها نهاد...»

یوسف پیامبر

«در باره حضرت یوسف (ع) آمده است که: پیوسته در شب نماز می خواند و روز را به روزه می گذراند.» پندهایی از تاریخ ج ۲ ص ۵۱

حضرت مریم (س)

«روایت شده است: هنگامی که فرشته مرگ (عزرائیل) برای قبض روح حضرت مریم (س) نزد او حاضر شد، مریم مهلت خواست تا سجده ای بجا آورد. چون اجازه یافت، به سجده رفت و در همان حال، تسلیم فرمان حق شد و جان داد.

در روایت دیگری آمده است که: حضرت عیسی (ع) پس از رحلت مادرش، او را صدا زد و گفت: مادر! آیا می خواهی به دنیا برگردی؟ پاسخ داد: آری. برای آنکه در شب سرد برای خدا نماز بگزارم و در روز بسیار گرم روزه بگیرم.» «هزار و یک... ص ۳۰۸»

سیده نفیسه

«سیده نفیسه، عروس امام صادق (ع) بود. او روزها را روزه و شبها را به عبادت بسر می برد. وسی مرتبه به حج رفت. و بیشترش را پیاده طی کرد و سخت گریه می کرد و به پرده های کعبه می آویخت و می گفت: الهی و سیدی و مولای! متعنی و فرحنی برضاک عنی. یعنی خدایا باراضی شدن از من، مرا خوشحال نما.

دختر برادر او گفت: چهل سال خدمت عمه ام نفیسه بسر بردم. هرگز ندیدم شب بخوابد یا روز افطار کند.

در منزلش، قبری کنده بود و در آن قبر بسیار نماز می خواند و یکصد و نود بار در آن قبر قرآن ختم نمود.» (ریاحین الشریعہ)

دعای کمیل مرحوم شاه آبادی

از خاطره های خوبی که دارم، دعای کمیل شبهای جمعه مرحوم شاه آبادی بود که واقعا بر نامه فوق العاده ای بود. هر هفته شبهای جمعه حدود ۲ ساعت به اذان صبح مانده به مسجد تشریف می آوردند و بعد از اینکه یک قلیان می کشیدند، مراسم دعای کمیل را شروع می کردند و در حالی که تمام چراغهای مسجد خاموش بود، دعای کمیل را از حفظ می خواندند و من به خاطر دارم که یک دفعه برای اینکه در این مراسم شرکت کنم، شب را در همان شبستان مسجد جامع با چند تن از

دوستان خوابیدیم و دو ساعت به اذان صبح بیدار شدیم. زمستان بسیار سردی هم بود و برف سنگینی هم آمده بود وضو گرفتیم و در برنامه دعای کمیل شرکت کردیم.

خوب به خاطریم هست وقتی ایشان در اواخر این دعا، آیات عذاب رامی خواندند، تمام مردم با صدای بلند گریه می کردند و ضجه می زدند و صدای آنها تا ((چهارسویزرگ)) می آمد. ص ۹۶

عبادت و بندگی امام خمینی (رض)

در ارتباط با تهجد امام خاطره ای به یادم آمده است که برای شناساندن گوشه ای کوچک از زوایای شخصیتی آن حضرت گفتش بد نیست. حضرت امام (ره) بعضی از شبها از منزل خارج و در باغی که در نزدیکی منزلشان بود، به نماز مشغول می شدند. یک شب، نزدیک اذان صبح بود که من از آنجا که محل عبورم بود، رد می شدم. شنیدم یک نفر گریه و ناله می کند. رفتم تا به کنار دیوار رسیدم. دیدم آقای سر به سجده گذاشته و با خدای خود راز و نیاز می کند و در همان حال، اشک پهنای صورتش را پوشانده است. خجالت کشیدم که جلوتر بروم. آمدم کنار باغ ایستادم تا هنگام رفتن آن آقا، او را بینم و بفهمم که کیست. وقتی که بالاخره نماز آن مرد تمام شد و از جا برخاست و رفت. خوب نگاهش کردم دیدم که حضرت امام (س) است. (پا به پای آفتاب ج ۴ ص ۱۵۲)

امام هر روز (در ماه رمضان) ده جزء قرآن می خواند. یعنی در هر سه روز، یک دور قرآن می خواندند. در ماه رمضان برادران خوشحال بودند که دو دور، قرآن خوانده اند، ولی بعد می فهمیدند که امام ده یا یازده دور، قرآن خوانده اند.

احمد آقا می گفت: شب رمضانی، من روی پشت بام خوابیده بودم. خانه ایشان یک خانه کوچک چهل و پنج متری بود. بلند شدم و دیدم که صدا می آید و بعد متوجه شدم که آقااست که در تاریکی در حال نماز خواندن است و دستهایش را به طرف آسمان دراز کرده و گریه می کند.

برنامه عبادت ایشان در ماه رمضان این بود که شب تا صبح نماز و دعامی خواندند و بعد از نماز صبح و مقداری استراحت، صبح زود برای کارهایشان آماده بودند. (پا به پای آفتاب ج ۴ ص ۲۶۱)

ایشان تا وقتی که در قم بودند بطور مرتب پس از درس صبح، وگاهی پس از درس عصر به حرم مطهر حضرت معصومه (س) و هنگامیکه در نجف اشرف بودند، هرشب به حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف می شدند و زیارت جامعه و امین الله را می خواندند.

هر روز مقید بودند که حتما چند صفحه قرآن حدود یک جزء یا بیشتر بخوانند. (پا به پای آفتاب ج ۲ ص ۱۷۱)

آیه الله خوانساری نقل می کردند که: امام در مدرسه دارالشفاء حجره داشتند و شبها برای نماز شب چون آب حوض دارالشفاء خوب نبود به فیضیه می آمدند و یخ حوض را می شکستند و وضوء می گرفتند و نماز می خواندند. گویا در و دیوار فیضیه با این سید چهل ساله همدکروهمصدا می شد. (پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۲۸۱)

توسل به ائمه

در نجف اشرف از روز ورود تا روز مهاجرت هر شب، زمستان یا تابستان در سرما یا گرما، سه ساعت که از شب می رفت، به حرم حضرت علی (ع) مشرف می شدند. یعنی ده و نیم شب تابستان و هشت شب زمستان در حرم حضرت علی بن ابیطالب (ع) حضور داشتند. این برنامه شان هرگز ترک نمی شد.

من (سید حمید روحانی) به یاد دارم که به دنبال کودتایی که در عراق رخ داده بود و مقررات حکومت نظامی در سراسر کشور وضع شده بود روزی مرحوم حاج آقا مصطفی گفتند: دیدم آقا توی اتاق نیستند. گفتیم نکند که آقا رفته باشد حرم! یعنی کجا رفته اند؟ این طرف را بگرد، آن طرف را بگرد، بالاخره دیدیم که رفته اند بالای بام و چنان ایستاده اند که گنبد حرم معلوم باشد و دارند بطرف حرم زیارتنامه می خوانند. (پا به پای آفتاب ج ۳ ص ۱۶۵)

وقتی آقای هاشمی رفسنجانی ترور شد، امام همان وقت نذر کرد که اگر حال آقای رفسنجانی خوب شود، گوسفندی را قربانی کنند. ما نیز با شنیدن خبر ترور آقای رفسنجانی به طرف اقامتگاه امام در قم براه افتادیم. وقتی که به آنجا رسیدیم دیدیم که دارند گوسفندی را سر می‌برند. پرسیدیم، این برای چیست؟ گفتند: امام نذر کرده از قرار معلوم شده است که خطر رفع شده، قربانی می‌کنند.

امام را کسی ندیده است که ذکر مصیبت امام حسین (ع) و یا حضرت زهرا (س) و دیگر ائمه معصومین (ع) را بشنود و گریه نکند. یکروز به مناسبت یکی از وفیات ائمه (ع) چند نفری به عنوان خواندن دعای توسل به اطاق امام رفتیم. همه رو به قبله نشستند و شروع به دعا کردند. بعد از شروع، امام وارد شدند و در صف نشستند و همراه با همه دعا خواندند. در اثنای دعای توسل یکی از آقایان ذکر مصیبت مختصری خواند. با آنکه ذاکر روضه خوان ماهر نبود و با حضور امام دست پاچه شده بود و صدایش هم مرتعش و بریده بریده بود، همینکه شروع به روضه کرد با آنکه مطلب حساسی را بیان نکرده بود، امام چنان به گریه افتادند که شانه هایشان به شدت تکان می‌خورد. (سرگذشت‌های.. ج ۵ ص ۷۱)

دوهفته قبل از عمل جراحی امام، يك شب ناراحتی قلبی برایشان رخ داده بود. من (سید رحیم میریان) و دو نفر از پزشکان و دو پرستار، خدمت امام رسیدیم.

فورا آقا را بستری کردند و مشغول معالجه شدند. همانطور که آقا استراحت کرده بودند، وقتی فشار خونشان را می گرفتند، فرمودند:

هر چیزی پایانی دارد و این هم پایانش است.

من گفتم: آقا این حرفها را نزنید. شما انشاء الله عمر زیادی خواهید کرد.

اما باز هم امام فرمودند: **دیگر آخر کار است...**

روزی هم که داشتند برای آزمایش بطرف بیمارستان می رفتند، کنار درخت توت منزل که رسیدند، باز هم این حرف را تکرار کردند که: **این دیگر پایان کار است.**

روز شنبه ۱۳ خرداد ۶۸ ساعت ده و نیم صبح بود که آقا مرتب آب می خواستند. یکبار به دکتر گفتیم. دکتر گفت: مقداری آب کمپوت هلو به امام بدهید. به امام آب کمپوت هلو دادیم، کمی آشامیدند و بعد استفراغ کردند و هر چه در معده شان بود، بیرون آمد. دکتر گفت: اینها خیلی بر امام سنگینی می کرد و خوب شد که خارج شد.

ساعت یک ربع به یازده بود که آقا سؤال کردند: **ساعت چند است؟** پاسخشان را دادیم. فرمودند: **می خواهم وضو بگیرم.** عرض

کردیم :چون وقت زیادی تا ظهر مانده است، یکساعت استراحت کنید. فرمودند: **پس به آقای انصاری بگوئید که ساعت بیست دقیقه به دوازده بیاید که من می خواهم وضو بگیرم.**

به آقای انصاری خبر دادیم. در همان ساعت خدمت امام رسیدیم ومام وضو گرفتند و فرمودند: **می خواهم نماز بخوانم.**

آقای انصاری گفتند: آقا می خواهند نماز نافله بخوانند و نیازی به مهر نیست. امام پس از خواندن نافله و نماز ظهر و عصر، همچنان به نماز خواندن (همراه با اذان و اقامه) و ذکر گفتن ادامه دادند. تقریباً ساعت دو بود که افراد خانواده را طلبیدند و با آنها صحبت کردند. سپس حاج احمد آقا خدمت امام رسید. از ساعت دو و نیم به بعد دیگر صدای ذکر گفتن امام نمی آمد ولی لبهایشان همچنان حرکت می کرد.

ساعت سه و چند دقیقه بود، در حالیکه امام ذکر می گفتند، ناگاه فشار خون ایشان پائین آمد و خیلی سقوط کرد. تا اینکه سکتہ کردند. پزشکان مشغول کار شدند تا اینکه در ساعت چهار بعد از ظهر، فشار خون فوری بالا رفت و همه خوشحال شده بودند.

تقریباً ساعت هفت شب بود که امام لحظه ای چشمها را باز کردند. ساعت هفت و نیم بود که حاج احمد آقا آمدند و گفتند: **آقا! وقت نماز است.** و امام هیچ سخنی نمی گفتند. یکبار دیگر آقای انصاری آمد و این

حرف را تکرار کرد ولی جواب از امام شنیده نشد. زیرا لوله تنفس در گلویشان بود. از ساعت ۹ شب فشار خون امام مرتب پائین می آمد تا اینکه ساعت ده و بیست و پنج دقیقه از دنیا رفتند. (پایه پای آفتاب ج ۳ ص ۱۸۳)

شهید مصطفی خمینی (ره)

آقای فردوسی پور درباره سید مصطفی خمینی (ره) می گوید: از خصوصیات اخلاقی حاج آقا مصطفی این بود که ایشان مردی بود بسیار خوش بزم، خوش برخورد و خوش اخلاق و شخصی بود که دائم الذکر بود و همچنین کمتر در بیرون بیت امام که طلاب می آمدند و می نشستند، ایشان کمتر آنجا می آمد. برای اینکه وقتش را حاضر نبود به بطلالت و به بعضی از مطالبی که نامربوط بود بگذراند! بلکه به مطالعه و تفکر می گذراند. ایشان از کسانی بود که مقید بود که شبهای چهارشنبه رادر نجف اشرف به مسجد سهله مشرف شوند.

آقای گرامی درباره ایشان چنین می گوید: حاج آقا مصطفی در ایران که بودند، تقریباً همه روزه به زیارت حرم حضرت معصومه (س) می رفتند و شبها به خواندن دعائید داشتند.

حالت عرفانی و نزدیکی با خدا، بوضوح در ایشان نمایان بود و تمامی حالات و افکارش، تحت تاثیر مستقیم این نیرو قرار داشت.

در عراق به غیر از کارهای معمول همه روزه سفرهائی به صورت پیاده به کربلا داشتند که با چند نفر براه می‌افتادند و تمام این مسیر را که هفده فرسخ است، پیاده می‌پیمودند تا به زیارت قبر سالار شهیدان نائل شود.

در بین راه هنگام شب که همه می‌خوابیدند، ایشان یک کاسه آب کنار خود می‌گذاشتند و وضو می‌گرفتند و تا نماز صبح، مشغول عبادت می‌شدند و بعد از آن مقداری استراحت می‌کردند. سیره صالحان) با آنکه ایشان خیلی باذوق و خوش مجلس بود و در مجالس دوستانه، منتهای ظرافت و لطافت در سخنانش بکار می‌برد، معذلک وقت دعا و عزاداری هم که می‌شد در بین تمام افراد، نظیر نداشت. هنگامی که دعای توسل شروع می‌شد همانطور که به پیاده روی خود ادامه می‌داد در راه کربلا با کمال توجه دعا می‌خواند و تمام مدت دعا، اشک می‌ریخت و تا ذکر مصیبت شروع می‌شد، زارزار گریه می‌کرد و شانه‌هایش از شدت گریه به لرزه می‌افتاد.

شخصی به نام شیخ جعفر بود که همیشه بعد از نماز امام امت در مسجد شیخ چند جمله‌ای ذکر می‌گفت و روضه می‌خواند. حاضران چندان اعتنائی نداشتند و کم کم متفرق می‌شدند و می‌رفتند و تنها کسیکه مقید بود تا آخر بنشیند و روضه را گوش دهد مرحوم حاج آقا مصطفی

بود که گاهی می شد که فقط ایشان در مسجد مانده بود و به روضه شیخ جعفر گوش می داد و می گریست. (سیمای فرزندگان ص ۱۹۰)

از بین رفتن مرض وبا با زیارت عاشورا!

«نقل شده که سالی در سامراء وبا آمد و همه روزه عده‌ای از شیعیان و سنیان و دیگر افراد از دنیا می رفتند. عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک آمدند و راه حلی خواستند. ایشان فرمودند: به مردم بگوئید که همه روزه زیارت عاشورا بخوانند و ثوابش را به روح نرگس خاتون مادر امام عصر (عج) هدیه نمایند. شیعیان به این دستور عمل کردند و با کمال تعجب، کسی دیگر از شیعیان از دنیا نرفت ولی از سنی‌ها مرتب مرده به غسل‌خانه می بردند. آنها تعجب کرده و راز این مطلب را از شیعیان جویا شدند و آنها گفتند که رهبر ما بما سفارش کرده که زیارت عاشورا بخوانیم. و ما هم این کار را کردیم. سنیها با شنیدن این مطلب شروع بخواندن زیارت عاشورا کردند و مردن از آنها هم متوقف شد.»

آیة الله العظمی سید محمود شاهرودی

آقای حاج سید جمال الدین موسوی ملایری نقل می کند که: زمانی که شاه سابق پسرش را بعنوان ولیعهد انتخاب کرد، آقای عباس آرام وزیر امور خارجه به نجف آمد که از طرف علماء، یک تلگراف تبریک به تهران مخابره شود و تبریک بگویند!

آنها خدمت آیه الله شاهرودی آمدند. ایشان یکی از آقازاده هارا بدنبال من فرستاد که: آقای ملایری! اینجا آمده اند و ما چگونگی برخورد با اینهارا در این جور مواقع، نمی دانیم! ومایل نیستیم با اینها صحبت کنیم. شما بیائید! منم آمدم و مشاهده کردم که سفیر ایران در بغداد و کنسول کربلا وعده ای دیگر با وزیر خارجه آقای عبّاس آرام نشسته اند!

یکمرتبه وبدون مقدمه آقای شاهرودی فرمودند: اسم شما چیست؟ وبه آقای آرام اشاره کردند. عرض کرد: عبّاس آرام! ایشان فرمودند: در مقابل او امر خداوند، رام هستید؟ عرض کرد: فامیل بنده آرام است. فرمودند: رام، رام. در مقابل او امر خداوند رامی یانه؟ سپس آقای شاهرودی فرمودند: اگر شب اول قبر از من پرسیدند که به این آقایان که اینجا آمده اند، نصیحت نمودی یانه؟ آیا قرائت نماز اینهارا درست نمودی یانه؟ آیا در مقابل او امر خداوند، رام می باشند یا سرکش؟ عرض کردند: ما مسلمان هستیم و نماز خوان می باشیم.

ایشان فرمود: بلی! اما اعمال شما چطور است؟ سپس مقداری از قبر و قیامت و حالاتش را بیان کرد که همه شروع به گریه کردن نمودند! و اصل موضوع که برای آن از تهران به عراق آمده بودند، فراموش شد و پس از شنیدن

فرمایشات حضرت آیة الله شاهرودی از خدمت ایشان مرخص شدند و رفتند.

شهید ثالث

مرحوم شهید ثالث می فرمود که: وقتی کاشف الغطاء وارد قزوین شد، به منزل برادر من آمد. هنگام شب در باغ، استراحت نمودند، من هم در گوشه‌ای از باغ خوابیدم.

چون پاسی از شب گذشت، دیدم که کاشف الغطاء مرا صدا می زند و می گوید: بلند شو و نماز شب بخوان!

عرض کردم: آری برمی خیزم! ولی وقتی او دور شد، دوباره خوابیدم. ناگاه دیدم که حالم بد شد! دردی مانند درد شکم در خود احساس کردم. از شدت درد بلند شدم و شنیدم که صدای

ناله ای می آید. بدن بال آن صدا حرکت کردم. چون نزدیک شدم، دیدم که کاشف الغطاء با نهایت تضرع و زاری و گریه، به مناجات مشغول است. صدای آن جناب چنان در من اثر کرد که از آن شب تاکنون که بیست و پنج سال می گذرد، هر شب بلند می شوم و به مناجات قاضی الحاجات مشغول می شوم. «قصص العلماء ص ۱۹۳»

حاج سید احمد کر بلائی نجفی

سید در جاهای خلوت نماز می خواند و از اقتدای مردم دوری می جست
و کثیر البکاء بود، بطوریکه حتی ' در نماز نمی
توانست از گریه، خودداری کند و بی اختیار می گریست. بخصوص در نافله
های شب.

سید علی قاضی شاگرد آن مرحوم می گوید: شبی از شبها را تنهائی
در مسجد سهله می گذرانیدم. نیمه شب، شخصی آمد و در
مقام ابراهیم (ع) ایستاد و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در سجده
بود. آنگاه رفتم و دیدم که او آقا سید احمد کربلانی بگاء است. (قدس الله
سرّه القدوسی) از شدت گریه

خاک سجده گاه، گل شده بود. صبح که شد، او رفت و در حجره
مدرسه نشست و چنان می خندید که صدای او به بیرون مسجد می
رسید! «سیمای فرزندگان ص ۱۰۶»

عبادات و مناجات بحر العلوم

عبادات و مناجات بحر العلوم را باید از مسجد و حرم نجف
و مسجد کوفه پرسید. او می کوشید، قدم در جای پای مولای متقیان
بگذارد. علی وار در مسجد کوفه مناجات می کرد. صدای نجوای سینه سوز
او برای دوستدارانش، شنیدنی بود. در مناجاتها بر خود می پیچید، گویا

خطاب پیامبر (ص) به ابوذر را می شنید که: ای اباذر! خدا را چنان عبادت کن که او را می بینی. اگر تو او را نبینی، او تو را می بیند.

او کارها و ساعات کار را تقسیم نموده بود. وقتی سیاهی شب همه جا را فرا می گرفت، مقداری از شب را صرف تحقیق و آماده کردن مقدمات درس و بحث می کرد. بعد از آنکه چشمها بخواب می رفتند، این انسان کامل، باخدای خود، راز و نیاز می کرد. از تمام وابستگیهای مادی دست می کشید و بطرف مسجد کوفه می رفت. گاهی نصف شب و گاهی در وقت طلوع فجر، به آنجا می رسید. و... «دیدار با ابرار شماره ۲۳ ص ۴۸»

سید مهدی قزوینی

«رسم سید در ماه رمضان چنین بود که نماز مغرب را با جماعت در مسجد می خواند. سپس نافله مغرب را که در ماه رمضان جمعا هزار رکعت می شود، می خواند و به خانه می آمد و افطار می کرد و به مسجد بر می گشت به همان نحو نماز عشا را خوانده و مردم جمع می شدند. اول قاری خوش صدایی با لحن قرآنی، آیاتی از قرآن را که به وعظ و تذکر و وعده و وعید قیامت مربوط بود می خواند، به طوری که قلبهای سخت را نرم و چشمهای خشک را تر می کرد. سپس دیگری به همان نحو، خطبه ای طولانی از نهج البلاغه می خواند، آن گاه سومی مصیبتهای امام حسین (ع) را می خواند و آن گاه یکی از صالحین، مشغول خواندن دعاها و مبارک

رمضان می شد و دیگران متابعت می کردند، تا وقت خوردن سحری می شد. آن گاه هریک به منزل خود مراجعت می نمودند.» «داستانهایی از زندگی علماء ج ۱»

فاضل تونی

مرحوم فاضل تونی فرمودند: سالی در مشهد مقدس مشغول تحصیل بودم، در ماه رمضان آن سال، فقط سه سحر با نان و ماست به سر بردم و بقیه را بر اثر تنگدستی با نان و پیاز گذراندم ولی صفای باطن و لذت معنوی و روحی را در همان سال یافتم.

سید بن طاووس (احمد بن طاووس حسینی)

سید بن طاووس گفت: خلیفه از من خواست تا قاضی شوم. من به او گفتم مدتی است دعوایی بین عقل و هوس من واقع شده و از من قضاوت خواسته اند. چون نزد من حاضر شدند، عقل من گفت من می خواهم تورا به لذتهای آخرت ببرم. ولی هوس من گفت: آخرت نسیه است و من می خواهم تورا از لذتهای حاضر این دنیا بچشانم! چون از من حکم خواستند، روزی به عقل رأی

داده و روزی به هوس نفس رأی دادم. پس این دو هر روز با هم نزاع دارند و مدت پنجاه سال است که هنوز نتوانسته‌ام دعوای این دو را تمام کنم.

پس کسی که نتوانست یک دعوا را تمام کند، چگونه می‌تواند در دعوای مختلف قضاوت نماید. شما کسی را برای قضاوت انتخاب کند که از دعوای عقل و نفس خود فارغ شده باشد.

او به فرزندش چنین نصیحت می‌کرد: بدان! وقتی خداوند تو را به سن تکلیف می‌رساند، به تو نعمت بزرگی می‌دهد، نعمتی که می‌توانی فکر کنی و خودت را بشناسی، در این صورت خدا را بشناس، پیامبر را بشناس! امامان را بشناس و باید برای این نعمت بزرگ خدا را شکر کنی.

روزی که خداوند تو را به سن تکلیف می‌رساند، برای تو عید بزرگی است. روز تکلیف روزی است که می‌توانی خداوند بزرگ و مهربان را بشناسی که چگونه جهانی زیبا و پر از نعمتهای فراوان خلق نموده است.

شیخ بهائی

روزی شیخ بهائی با اصحاب خود برای زیارت اهل قبور، به قبرستان تخت فولاد اصفهان رفت. در آنجا از رفقای خود جدا شد و بالای قبری نشست و با صاحب قبر مشغول مکالمه شد. همراهان او صدایی می شنیدند، اما کیفیت گفتگو را متوجه نمی شدند. ناگاه شیخ بهائی از سر قبر بلند شد و عبایش را بر سرش کشید و بدون صحبت با کسی برگشت و وارد خانه شد و دستور داد در را بستند و به هیچ کس اجازه ورود نمی داد تا تقریباً هفت یا هشت روز بعد از دنیا رفت.

شیخ بهایی می گفت: زمانی که ما در جبل عامل لبنان بودیم چون اجداد ما دائم به عبادت و پرهیزکاری مشغول بودند، کراماتی داشتند. از جمله جدم برایم تعریف کرد که: روزی برف سنگینی در منطقه ما آمد و در منزل غذایی که با آن بچه ها را سیر کنیم نداشتیم. لذا بچه ها گریه می کردند و غذا می خواستند. پدر بزرگم به همسرش گفت: تو بچه ها را ساکت کن تا من دعا کرده و از خدا روزی بخواهم. مادر بزرگ ما هم مقداری برف آورد و کنار تنور گذاشت و گفت من با این برفها نان درست می کنم! سپس برف را

شبهه به خمیر آماده پختن نموده و داخل تنور می چسباند. بعد از ساعتی در حالی که پدر بزرگن مشغول دعا بود، مادر بزرگم نانهای را از تنور بیرون آورد و همین که جدم این نانها را دید خوشحال شد - که دعایش مستجاب شده است. - شیخ بهایی سپس گفت ما در جبل عامل این طور بودیم ولی از وقتی که به ایران آمدیم همه این کرامات از ما گرفته شد.

ملا عبدالله یزدی

درباره او که نویسنده کتاب حاشیه در منطق است آمده است که: روزی وارد اصفهان شد. وقتی مقداری از شب گذشت، به همراهانش گفت که وسایل را جمع کنید تا با سرعت از شهر خارج شویم زیرا چندین بساط شراب در این شهر می بینم که چیده شده است و خدای متعال اگر عذابی نازل کند، ما هم می سوزیم. همراهان شیخ وسایل را جمع کرده و همه از شهر خارج شدند. موقع سحر که شد، شیخ گفت به داخل شهر برگردیم زیرا چندین هزار سجاده می بینم که پهن شده و نماز شب می خوانند و این جبران آن معصیتها را می کند.

شهید اول (شمس الدین محمد بن مکی)

شهید اول در ایام تحصیل، ظرف مسی داشت که در هنگام شب آن را اندیک آتش برای گرم شدن می گذاشت که هرگاه خواب او را گرفت، آن را بر سر بگذارد تا خواب از سرش بردارد. نتیجه بر اثر این عمل سرش از مو صاف شده و دیگر مو در نیاورد.

گویند وقتی شهید اول را برای شهادت می بردند، کاغذی نوشت که

«یارب اَنّی مغلوب فانتصر» خدایا من شکست خورده ام پس مرا کمک کن. ناگاه کاغذ برگشت در حالی که نوشته شده بود: ان کنت عبدی فاصطبر. اگر بنده من هستی باید صبر کنی.

سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که: چون ایام عاشورا می رسید، لباس سیاه پوشیده و از لذات و تمتعات اجتناب کرده و شب و روز می گریست و بهمؤمنین غذا می داد و شخصاً به عزارها خدمت می کرد و مانند عزارها عمامه را از سر بر می داشت و آستینها را بالا

می زد و دگمه هارا باز می کرد و هنگامی که بالای منبر قرار می گرفت و مشغول موعظه می شد و به روضه می رسید، زیاد گریه می کرد بطوری که از شدت گریه غش می کرد و از منبر می افتاد.

شیخ علی بن علی بن محمد (نواده شهید ثانی)

پسر شهید دوم در باره فرزندش که در جوانی از دنیا رفت می نویسد:

چگونه دلم نسوزد و جگر من مشتعل نشود در حالی که فرزندم از اول عمر تا آخر عمرش ندیدم که به لهو و لعب توجهی داشته باشد و یا بابی ادبی نگاه نماید. هرگز در زمان صحبت با من چشمش را به من نمی دوخت و هرگز بدون واسطه از من چیزی درخواست نمی کرد. در ده سالگی نماز شب می خواند و در مدت عمر کوتاه بیست و دو ساله اش در نزد خودم درس خواند و فقه الفیه و مختصر نافع و شرایع را به خط خود نوشت و در نزد من شرح لمعه را خواند و حواشی مرا بر شرح لمعه نوشت. در تمام شبهای ماه مبارک رمضان احیاء داشت و به عبادت و تلاوت قرآن و دعا مشغول می شد و با اینکه من فی الجمله در مخارج او

سخت می گرفتم تا به قناعت عادت کند، از این مسئله پیش کسی شکایت نکرد.

در هشت سالگی از من پرسید: آیا کودک قبل از بلوغ به بهشت می رود؟ گفتم آری. گفت: دعا کن که خداوند متعال در حال طفولیت اجل مرا برساند تا داخل بهشت شوم.

گفت: شخص بزرگ هم اگر عمل صالح داشته باشد، وارد بهشت می شود.

او تا آخر عمر جرأت نداشت که در بین درس از من سؤال کند. لذا وقتی که می دیدم چهره او گرفته است، درس را دوباره می دادم و چون مسأله را می فهمید، چهره او گشوده می شد. من در اوایل فکر می کردم کم صحبتی او مربوط به لکنت زبانش است ولی گاهی که درس را قرائت. و یا مقابله می کرد، می دیدم که زبانش روانتر از شمشیر قاطع بود. هرگز از احدی غیبت نمی کرد و در شبهای مبارک که می رفتم او را بینم، صدای مرا که می شنید کتا و سجاده اش را بر می داشت لذا من او را سرزنش می کردم که چرا این شبها که شبهای تلاوت قرآن است بیکار هستی؟ او هم از حیاء سر به زیر می انداخت و چیزی نمی گفت ولی از هسرش می شنیدم که او مشغول عبادت بوده

است. خداوند به او پسری داد که بعد از چندی وفات کرد و من برای او خیلی گریه کردم ولی او کم گریه می کرد و اثر رضایت از مقدرات الهی در او ظاهر بود. بعد خدا سه دختر به او داد که هر وقت یکی از آنها متولد می شد، اظهار خوشحالی می کرد و به همسرش می گفت که ثواب ما بیشتر است. اگر یکی از آن دخترها چیزی می خواست، با شتاب به بازار می رفت و آن خواسته را بر می آورد. با اینکه من اسبهای زیادی داشتم ولی هرگز از من درخواست اسب نکرد و هیچگاه مخارجش را بطور مستقیم از من نخواست بلکه خدمتکار یا کودکی را می فرستاد تا مخارج را برایش بفرستم. تا اینکه قبل از رحلت از من اجازه رفتن به زیارت مشهد مقدس را خواست و من مخالفت کردم و گفتم: من طاقت جدایی از تو را ندارم و اگر خدا بخواهد آینده با هم می رویم گفت من استخاره می کنم. این آیه آمد: فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله وهو خیر الحاکمین» پسر بزرگ یعقوب گفت من از اینجا نمی روم تا پدر اجازه بدهد یا خداوند حکم کند که خدا بهترین حکم کنندگان است.

من گفتم بتو اجاه نمی دهم. بعد از چند روز مریض شد و از دنیارفت.

حاج شیخ علی زاهد قمی

درباره این شخصیت که از اساتید آیه الله نجفی مرعشی بوده ،مرحوم آقابزرگ تهرانی می نویسد:

وی به زهد و تقوا از آنگاه که کودکی بیش نبود، شناخته شد و رهپیمای راه سعادت و نجات بود. او دائم الاشتغال به جهاد نفس و مراقبت از خویش بود. هرچه را از کشورهای غیر اسلامی بود، نمی خورد، نمی پوشید و استفاده نمی کرد. حتی قلم و کاغذی را که در ممالک غیر مسلمان ساخته شده بود، بکار نمی برد. از مشتهات پرهیز می کرد و در بسیاری از مباحات هم زهد می ورزید. او غالباً از خوراکیهای لذیذ، لباسهای زیبا و فرشهای نرم و راحت دوری می گزید.

معمولاً خوراک ساده می خورد و لباس درشت می پوشید و بر رختخوابی که از برگ درختان خرما بافته شده بود، می خوابید. اما در مساجد و اماکنی که پاکی و پاکیزه بودنشان را احراز کرده بود، عبا می انداخت و بر آن می نشست. او هیچگاه به وضع ظاهر و به

رنگ و دوخت لباسش اعتنا نمی کرد و هیئت ظاهری اش به فقیران و غریبان و بیابان نشینان شبیه تر بود.

او این کارها را عملاً برای مخالفت با نفسش و تواضع در برابر خدا و خلق و از روی دشمنی با ظاهر سازی انجام می داد و در عین حال مواظب نظافت جسمش و پاکیزگی لباسهایش بود. او محاسنش را با حنا خضاب می کرد و شارب و ناخنهایش را کوتاه می نمود. در امر بمعروف و نهی از منکر شدید بود و در راه خدا از سرزنش ملامتگری نمی هراسید. در امر دین کوتاهی و سستی را نمی شناخت و خوشنودی مردم را به خشم خدا ترجیح نمی داد. اما غیبت بلکه سخن در غیر شون آخرت در طول مدت عمرش و مدت زنگیش کسی از او نشنید. اگر سخن می گفت، تنها از حدیث و علم - و سخنانی که ربطی به شئون دنیا نداشت - سخن می گفت و اگر خلوت می گزید، به تألیف و قرائت قرآن و ذکر و اندیشه در آینده می گذرانید.

وی به زهد و تقوا در بین عوام و خواص شهره بود، و اهل علم و متدینین - از عرب و عجم و سایر طبقات نجف - همه بر او رج و اتقی و اعلا بودن وی اتفاق کلمه داشتند و کسی در آن شکی نداشت. کم سخن می گفت و تنها باندازه پاسخ پرسش سخن

می گفت و هیچگاه با همنشین سخن آغاز نکرد. این امر باعث شد تا اکثر اهل علم و دانش به فضیلتش -جز زهد و تقوا- پی نبرند. زهد و ورع او، مکانت علمی و مقام بلندش در فقه و اجتهاد را تحت پوشش قرار داده بود و متأسفانه این اعتقاد حتی در افاضل و بزرگان حوزه تأثیر گذاشته بود و او را به جز زاهد نمی شناختند.

او در مسجد هندی اقامه جماعت می کرد و گروهی بسیار بدو اقتدای کردند و برای درک نمازش، علما و صلحا و اهل فضل و معروفین به تقوا و زهد و عبادت، بر یکدیگر پیشی می گرفتند.

او در شایده و سختیها و گرفتاریها بسیار صبور و بردبار بود به حدی که اهل این زمان آن را بر نمی تابند و تحمل نمی کنند. فرزندش در نجف از دنیا رفت و او گریه و زاری نکرد. زمانی که از دفن او بر می گشت، خبر درگذشت فرزند دیگرش، شیخ شریف از ایران رسید پس او به سجده افتاد و شکر خدا را نمود و برای هردو مجلس فاتحه گذاشت و بر این مصیبت و بلا خدا را سپاس می گذارد. زیرا اعتقادش آن بود که این، آزمایش بندگان و پاک شدن گناهان است. صبر و بردباریش در بیماری اخیر او -که منجر به وفاتش شد- به این اعتقادش به خوبی گواهی داد.

او به بیماری سختی در مجرای ادرارش دچار شد و پس از عملی نا کارآمد، برای او مجرای ادراری از خاصره اش ساختند و چند بار برای معالجه به ایران آمد اما درمان مفید و کارساز نیافتاد. و در بستر بیماری خفت و مرضش نزدیک ده سال به درازا کشید. در این زمان علما و فضلا و دوستانش و سایر مؤمنین به دیدار او می رفتند ولی کسی از او در خلال این مدت طولانی، کلمه ای گلایه و شکایت و اظهار ناراحتی و دلتنگی مطلقا نشنید بلکه زبانش همواره به حمد و شکر الهی و رضایت به قضای خداوندی گویا بود تا آنکه به سرای باقی شتافت.»

ملا محمد تقی برغانی قزوینی

«در حالات او آمده است: از نصف شب تا طلوع صبح به طور مداوم در مسجد خود به مناجات و دعا و تضرع و زاری و بی قراری و گریه و ناله اشتغال داشت. و مناجات «خمسه عشر» را از حفظ می خواند. و این حالات تا شب شهادت او ادامه داشت و بارها شده بود که در ایام زمستان، آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت برف و سرما، پوستینی بر دوش و عمامه بسر مشغول به تضرع بوده و در حالت ایستاده، دستها را به

آسمان برداشته تا این که برف قامت مبارکش را سراسر از پا تا سر سفید پوش کرده است.» «داستانهایی از زندگی علماء ج ۱»

ملا محمد اشرفی

«مرحوم تنکابنی می نویسد: ملا محمد اشرفی از نیمه شب تا صبح به عبادت و تضرع و زاری و بی قراری و مناجات با حضرت باری، مشغول بود و آن قدر بر سر و سینه می زد که چون صبح می شد، هر که او را می دید، خیال می کرد او تازه از بستر مریضی برخاسته است.» «داستانهایی از زندگی علماء ج ۱»

سید باقر شفتی

«درباره عبادت او نوشته اند: از نیمه شب تا صبح مشغول گریه و زاری و تضرع بوده و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان می گردید و دعا و مناجات می خواند و بر سر و سینه اش می زد. و چنان بی اختیار ناله و زاری او بلند می شد که اگر همسایگان بیدار بودند، می شنیدند.

در اواخر عمر، آن قدر گریه کرده بود و ناله و بی قراری نموده بود که به بادفتق مبتلا شده بود و پزشکان هر چه معالجه می نمودند، فایده ای نداشت. به همین جهت او را از گریه منع کرده و گفتند: گریه بر تو حرام است زیرا باعث زیادی بادفتق می شود. پس هر گاه به مسجد می رفت تا او نشسته بود، روضه خوانان بالای منبر نمی رفتند. مگر زمانی که از مسجد خارج

می شد و اگر روضه خوانی بالای منبر می رفت و او حضور داشت، سید بر نمی خواست و باز گریه می کرد.

یکی از نزدیکان او می گوید: با آن مرحوم به یکی از روستاها رفتم. شب رادر راه گذراندم. سید بمن فرمود: نمی خوابی؟ من رفتم تا بخوابم. سید وقتی خیال کرد که من خواب هستم، برخاست و مشغول نماز شد. به خدا قسم دیدم که بندهای شانه و اعضایش می لرزید به طوری که کلمات را از شدت حرکت فکین و اعضا، تکرار می نمود تا آن راصحیح ادا کند.» «داستانهایی از زندگی علماء ج ۱ و ج ۳»

میرداماد

«او مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و می گفت: چگونه در حضور خدا پایم را دراز نمایم و بیست سال عمل مباح از او صادر نشد و در هر شب ۱۵ جزء قرآن تلاوت می نمود.» «داستانهایی از زندگی علماء ج ۱»

اعجوبه عبادت، حسنعلی نخودکی اصفهانی

«آقای نظام الولیّه سر کشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید، نوبت سر کشیک من بود. اول شب خدّام آستان مبارک به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید

حرم را ببندیدیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: اج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای بام و درپای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چند بار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم با گفتم: برو بین حاج شیخ در چه حالت.

پس از چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده اند و سرمای شدید آن شب را هیچ احساس نکرده اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید.» «داستانهایی از زندگی علماء ج ۱»

سید عبدالحسین لاری

«دختر ایشان گفت: شبها هر گاه بر می خاستم، ایشان را در حال نماز می دیدم. یکبار گفتم: مقداری هم بخوابید. فرمود: آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم.»

سید زین الدین طباطبایی

«روزی ایشان از وصف کربلا و روز عاشوراء برای دوستان تعریف می کردند و همچنین در اهمیت زیارت عاشوراء حرف می زدند، گفتند:

در شبی که در حجره مشغول زیارت عاشوراء بودم، در سجده شکر زیارت، حالم منقلب شد و کربلا با آن صحنه های روز عاشوراء و امام حسین (ع) را دیدم و غش کردم، تا نزدیک ظهر در حال غش و یا از خود بی خود بودم.» «برنامه سلوک ص ۲۳۳»

حسن بن علی بن فضال

«از فضل بن شاذان روایت شده که حسن بن علی بن فضال برای عبادت به صحرا می رفت و سجده را چندان طول می داد که پرندگان می آمدند و بر

پشتش به گمان اینکه پارچه‌ای است می‌نشستند و حیوانات وحشی در اطراف او می‌چریدند و از او وحشت نمی‌کردند.» «مفاتیح الجنان ص ۹۸»

علی بن مهزیار

«روایت شده که علی بن مهزیار در هنگامی که آفتاب طلوع می‌کرد، به سجده می‌رفت و تا برای هزار نفر از مؤمنین دعا مانند آنچه برای خود دعا کرده بود، نمی‌کرد، سر بر نمی‌داشت. و از سجده‌های زیاد، بر پیشانی او پینه مانند زانوی شتر بسته شده بود.»

خواجه ربیع

از ربیع بن خثیم حکایت شده است که با یک رکوع، شب را به صبح می‌رساند، آن گاه قامت راست می‌کرد و می‌نالد و می‌گفت: «آه! مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم.»

همچنین نقل شده که وقتی خواجه ربیع وفات کرد یکی از همسایگان‌ش دخترکی داشت که گفت: پدرجان! آن ستونی که هر شب در خانه همسایه مابود چه شد؟

پدر گفت: فرزندم! آن ستون نبود بلکه همسایه صالح ما (ربیع) بود که از اول شب تا صبح روی پاهایش ایستاده بود (و مشغول عبادت و نماز و مناجات بود) «هزار و یک نکته درباره نماز» حسین دیلمی

آیه الله نجفی مرعشی

«حضرت آیه الله مرعشی نجفی به فرزندش وصیت کرد: سجاده‌ای که هفتاد سال بر روی آن نماز شب بجا آورده‌ام و تسبیحی از تربت امام حسین (ع) که با آن در سحرها به عدد دانه هایش استغفار کرده‌ام با من دفن شود.»

میرزا جواد ملکی و رحلت در حال نماز

«حاج آقا حسین فاطمی فرمود: به من گفتند که آقای حاج میرزا جواد (ملکی تبریزی) جوایای حال تو شده است. چون می‌دانستم ایشان کسالت دارند با عجله به خدمتش رفتم، دیدم استحمام کرده و خضاب بسته و پاک و پاکیزه در بستر بیماری افتاده و آماده‌ی ادای نماز ظهر و عصر است. در میان بستر شروع به گفتن اذان و اقامه کرد و دعای تکبیرات افتتاحیه را خواند و همین که به تکبیره الاحرام رسید و گفت: الله اکبر!

روح مقدسش از بدن به عالم قدس پرواز کرد.»

ابن عباس و نماز آرامبخش

«در یکی از سفرهای عبدالله بن عباس به او خبر دادند که برادرت از دنیا رفت. عبدالله گفت: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ آگاه از مرکب فرود آمد و به کناری رفت و دو رکعت نماز خواند. پس از آن ساعتی با وقار و آرامش نشست و چون از جایش برخاست این آیه را می خواند: وَاسْتَغْنِیْوَ بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوةِ وَاِنَّهَا لَکَبِیْرَةٌ اَلَّا عَلَی الْخَاشِعِیْنَ» (بقره ۴۵)

از صبر و نماز یاری جوئید و این کار جز برای خاشعان، گران است.»

شیخ علی کاشانی و رحلت در حال سجده

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهید هاشمی نژاد بسیار اهل عبادت بود و در منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده و شبها را به عبادت می گذراند. او در جوانی به درجه اجتهاد رسیده بود و وقتی چندین ساعت با یکی از علماء مشهد بحث علمی کرد. آن عالم از وی پرسید: با این سن کم این همه علوم را چگونه فرا گرفته ای؟

وایشان جواب داد که از عنایت علی بن موسی الرضا(ع) فرا گرفته ام.

رحلتش را در سن بیست و چهار سالگی از زبان میزبانان این گونه نوشته اند: بعد از صرف شام به من گفت: خیلی مایلیم در حیاط منزل، زیر درخت تا صبح در عبادت باشیم. بعد برخاست دو رکعت نماز خواند. ذکر رکوعش را که شمردم، هفتاد بار بود. بعد از نماز کمی از

مواعظ واحادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت، دیگر سر از سجده بر نداشت و روح پاکش به ملکوت اعلیٰ پرکشید. «دین ما علمای ماص ۸۸-۸۷»

سید احمد کربلایی و رحلت در نماز عصر

«آیه الله سید احمد کربلایی که استاد سید علی قاضی ار اساتید علامه طباطبائی بوده است، رحلتش در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر، بسوی ملکوت پرواز کرد.» هزارویک نکته درباره نماز

علامه طباطبائی

«یکی از شاگردان علامه طباطبائی می نویسد: علامه در مراتب عرفان و سیر و سلوک معنوی مراحل را پیموده بود، اهل ذکر و دعا و مناجات بود. در بین راه که او را می دیدم، غالباً ذکر خدا را بر لب داشت.

در جلساتی که در محضرشان بودیم، وقتی جلسه به سکوت کشیده می شد، دیده می شد که لبهای استاد به ذکر خدا حرکت می کرد. به نوافل مقید بود و گاهی دیده می شد که در بین راه مشغول خواندن نمازهای نافله است. شبهای ماه رمضان تا صبح بیدار بود. مقداری مطالعه می کرد و بقیه را به دعا و قرائت قرآن و خواندن اذکار مشغول بود. در قم هفتهای حداقل یکبار به حرم حضرت معصومه (س) مشرف می شد و در ایام تابستان غالباً به زیارت حضرت رضا (ع) می شتافت. شبها به حرم

مطهر مشرف می شد و در بالای سر می نشست و با حال خضوع به زیارت و دعا می پرداخت.» «نور علم دوره سوم شماره ۹»

«زینب (س) آنچنان اهل عبادت بود «که حسین ۷ به او فرمود: مرا در نماز شبت فراموش نکن» و «امام سجاد ۷ فرمود: در اسارت، عمه ام نمازهای واجب و مستحب را ترک نکرد و گاهی از گرسنگی نماز رانشسته می خواند.»

دختران اصفهان

سید هاشم حدّاد از عرفا در سفری که به اصفهان داشتند، فرمودند:

اصفهان را دو چیز صاف نگه داشته است: یکی وجود موحّدان و عارفان و حکمای اسلامی است که در قبرستان تخت فولاد دفن هستند و دیگری وجود دختران جوان معصومی است که شبها سجاده هایشان را برای عبادت و طاعت خداوند پهن می کنند. هیچ جا من بقدر اصفهان دختران متعجّد ندیده ام. جانهای پاک ایشان در شبها، فضای اصفهان را به صورت دیگری درآورده است.

توقف هواپیما برای نماز

وقتی عمل جراحی چشم علامه طباطبایی در انگلیس با موفقیت انجام شد، دکتر جراح به ایشان گفت: خوشبختانه جراحی چشم شما موفقیت آمیز بود. ایشان گفت ولی من بسیار ناراحتم. گفت

چرا؟ فرمود: چون وقتی می آمدیم نماز را در هواپیما خواندم و نتوانستم آن را آن طور که شایسته بود انجام دهم. ناراحتم که در بازگشت چه کنم. نماز از دستم می رود. دکتر با شرکت هواپیمائی صحبت کرد که اگر ممکن است در بازگشت در فرودگاهی بایستند تا ایشان نمازشان را بخوانند. ولی شرکت قبول نکرد. تا اینکه با یک شرکت خصوصی صحبت کردند و آنها قبول کردند و علامه توانست در بین راه در فرودگاهی نماز خود را با شرایطش انجام دهد.

نیایش حاج سید هاشم حداد

شبها که خواب پرستان خفته بودند، حاج سید هاشم حداد به نیایش می پرداخت. شبها تقریباً خواب نداشت. با صوتی دلربا قرآن می خواند و به قرائت قرآن با صدای حزین بسیار علاقه مند بود. اول شب کمی استراحت می کرد و سپس برای مناجات بر می خاست. چهار رکعت نماز می گذارد که مدتی طول می کشید. سپس روبه قبله در حالت تفکر و توجه مدتها می نشست. سپس قدری استراحت می نمود و دوباره نماز می خواند. و تا نزدیک اذان صبح این رویه ادامه داشت.

شب زنده‌داری میرزا جواد آقا ملکی

مرحوم حجة الاسلام سید محمود یزدی، که از شاگردان حاج میرزا جواد آقا بوده، در بیرونی منزل استاد می نشست. درباره نماز شب‌های آن عارف وارسته می گوید: شب‌ها که ایشان برای شب‌زنده‌داری و عبادت برمی‌خاست، مدتی در رختخواب به گریه از خوف خدا و اشک برای عشق به حق مشغول بود. گاهی به سجده می‌رفت و زمانی لب به دعا می‌گشود. آن‌گاه در صحن منزل رو به طرف آسمان می‌کرد و آیات مخصوص را تلاوت می‌فرمود:

«ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار... ربنا ما خلقت هذا باطلا...»^(۹) اثر این آیات الهی آن چنان بود که او را از خود بی‌خود کرده، سر بر دیوار می‌گذاشت و لحظاتی گریه می‌کرد. آن‌گاه که برای گرفتن وضو آماده می‌شد، در کنار حوض نشسته، مدتی گریه می‌کرد و پس از وضو ساختن چون به مصلاش می‌رسید و مشغول تهجد می‌شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیار می‌ریخت؛ به طوری که از گریه‌های طولانی در نمازها و مخصوصاً قنوت‌ها، بعضی ایشان را جزء «بکاین» عصر به شمار آورده‌اند.

برنامہ سلوک □ علی شيروانی

هزارویک نکتہ درباره نماز □ دیلمی